

بیماری‌شناسی خلفای عباسی و علل مرگ آنان

زینب کریمی^{۱*}، فاطمه بینشی‌فر^۲، خدیجه علیرزاده دیل^۳

تاریخ دریافت: 99/2/18

تاریخ پذیرش: 99/5/18

تاریخ انتشار: 99/11/19

مقاله‌ی مروری

چکیده

با وجود اوج ترقی دانش پزشکی در دوره‌ی عباسیان، حضور خاندان‌های طبیب معروف در دربار، ترجمه و تألیف آثار طبی و توجه به امر تغذیه و بهداشت در دربار خلفا، توقع عمر طولانی و باکیفیت برای خلفای عباسی ایجاد می‌شده؛ اما علی‌رغم همه‌ی این امکانات، خلفا از آن بهره‌ای چندان نبرده‌اند و اگر در جنگ کشته نشده‌اند، بر اثر بیماری و آن هم، در سن جوانی یا میان‌سالی در گذشته‌اند. این پژوهش، با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و به روش توصیفی تحلیلی صورت گرفته است. براساس یافته‌ها، نیاز مبرم خلفای عباسی به امر «درمان» سبب شده بود طبیبان با بهره‌مندی فراوان از مال و ثروت و حتی قدرت، در دربار خلفا حضور داشته باشند؛ اما سبک زندگی ناموجه در خوش‌گذرانی و صرف وقت زیاد در حرم‌سرا منجر به ابتلای برخی از خلفای عباسی در سنین جوانی و یا نابهنگام به برخی بیماری‌های صعب‌العلاج یا لاعلاج می‌گشت که باعث مرگ زودرس آنان می‌شد. در نهایت، باید گفت از میان ۳۷ خلیفه‌ی عباسی، سی تن از آنان، در جنگ و درگیری‌های داخلی یا خارجی، کشته شده و تعداد باقی‌مانده با وجود برقراری نظام منسجم سلامت و درمان و دراختیارداشتن همه‌ی امکانات پزشکی عصر خود، بر اثر بیماری در گذشته‌اند؛ لذا، علی‌رغم فراهم بودن امکانات درمانی و طبی برای خلفای عباسی، سبک زندگی نادرست و سرشار از افراط در خوش‌گذرانی، سبب بیمارشدن و نهایتاً، فوت آنان شده است.

واژگان کلیدی: خلفای عباسی، سلامت، سبک زندگی، بیماری، علت مرگ

1. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، بخش تاریخ، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

2. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، بخش تاریخ، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

۳. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، بخش تاریخ، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

* نویسنده‌ی طرف مکاتبه: شیراز، میدان ارم، دانشگاه شیراز، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، بخش تاریخ، تلفن: ۰۷۱۳۶۱۳۴۳۶۲.

Email: zeinabkarimi3197@gmail.com

مقدمه

دولت عباسیان، بعد از سقوط امویان، روی کار آمد. امویان بیشترین اهتمام خود را به امر حکومت و گسترش قلمرو و حفاظت و حراست از دستگاه خلافت اختصاص می‌دادند و به علوم بیگانه، غیر از حوزه‌ی حکمرانی، سیاست و امور دیوانی، چندان توجه نمی‌شد؛ اما با روی کار آمدن عباسیان در سال ۱۳۲ه.ق به تدریج آرامش در قلمرو اسلامی برقرار شد و ثبات یافتن حکومت این فرصت را ایجاد کرد که به شاخه‌های مختلف علوم به ویژه طب توجه جدی شود. بدین صورت که احساس نیاز خلفای عباسی به امر درمان، علم‌دوستی برخی از خلفا و مهارت پزشکی طبیبان جندی شاپور باعث ورود خاندان‌های طبیب معروف به جندی شاپور از جمله خاندان بُخْتِشُوع و ماسویه به دربار خلفای عباسی شد؛ بدین ترتیب اسباب رشد دانش طب در دوره‌ی عباسیان فراهم شد. دربار عباسیان حامی علوم مختلف، به ویژه طب، شد و برای رفع نیازهای درمانی و طبی خود، به علم پزشکی و پزشکان بسیار توجه کرد. در روزگار عباسیان، ثروت و رفاه مسلمان بیشتر شد، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها تنوع یافت، درباریان و مردم در معرض بیماری‌های مدنی قرار گرفتند و به طب احتیاجی زیاد پیدا کردند؛ در نتیجه، از روزگار خلافت منصور عباسی، حضور پزشکان یهودی و مجوسی و مسیحی در بغداد زیاد شد که بیماری‌های خود منصور عباسی و دیگر خلفا در جذب اطبا نقش بسیار داشت.

این پژوهش درصدد بررسی بیماری خلفای عباسی و مرگ ناشی از آن‌هاست. اهمیت این پژوهش در این است که برخی از خلفای عباسی، علی‌رغم دراختیارداشتن بهترین امکانات طبی و درمانی روزگار خویش، عمدتاً، بیماری‌های متعدد داشته و بر اثر آن بیماری‌ها فوت کرده‌اند. حال، شاید چنین به نظر برسد که بیماری برای هر کسی ممکن است

پیش آید و عمدتاً نیز، از دلایل مرگ‌ومیر همه‌ی انسان‌هاست؛ اما مسأله‌ی پژوهش این است که آن دسته از خلفا که در جنگ‌ها کشته نشده‌اند، بیشتر، در سن جوانی بر اثر بیماری درگذشته‌اند و طبیعتاً، دراختیارداشتن همه‌ی امکانات طبی و درمانی نباید منجر به مرگ زودرس شود و باید عمر طولانی و البته، باکیفیت را برای خلفا به دنبال می‌داشت.

این پژوهش در پی پاسخ‌دادن به پرسش‌های زیر است: خلفای عباسی به چه نوع بیماری‌هایی دچار بوده‌اند؟ دلایل بیمارشدن زودهنگام خلفا در سن جوانی چه بوده است؟ خلفا بر اثر چه بیماری‌هایی درگذشته‌اند؟ فرضیه‌ی تحقیق بر این است که همیشه، امکانات و دراختیارداشتن بهترین اطبا کافی نیست؛ بلکه برای داشتن سلامتی، رعایت سبک و آداب مناسب زندگی لازم است. سبک زندگی خلفای عباسی، خوش‌گذرانه، همراه با افراط در عیش‌ونوش و مصرف شراب بوده که خواب ناکافی و نامناسب، حالات روحی و روانی نامناسب و نداشتن آرامش را به دنبال داشته است. از این حیث است که اگر در جنگ کشته نمی‌شدند، بر اثر بیماری از دنیا می‌رفتند.

در نهایت، باید گفت در این مقاله بر آنیم که به علل حضور خاندان‌های پزشک، چون بختیشوع، در دربار خلفای عباسی، بیان نوع بیماری‌های خلفا، واکاوی علل بیمارشدن آن‌ها و ارائه‌ی آمار و اسامی خلفایی که بر اثر بیماری فوت کرده‌اند، بپردازیم.

در حوزه‌ی مسائل طبی در دوره‌ی عباسیان، پژوهش‌هایی زیاد انجام شده است که عمدتاً، به مسائل طبی، درمانی، فعالیت خاندان‌های طبیبی نظیر بختیشوع، ماسویه و... پرداخته‌اند. در راستای این پژوهش، مقالاتی تحت عناوین زیر، انجام گرفته‌اند: «کارکرد سیاسی پزشکی در دوره‌ی اول عباسی (۱۳۲ تا ۲۳۷)» از احمدوند (۱۳۹۵). در این مقاله،

اوضاع، نحوه‌ی ورود و ارتباط پزشکان غیرمسلمان و عمدتاً، پیرو مکتب جندی‌شاپور در عصر اول عباسی، تشریح و به چگونگی هم‌زمانی حضور سیاسی و درمانی اطبا در دربار خلفا پرداخته شده است (۱). از این مقاله که همان‌طور که از عنوانش پیداست، و به کارکرد سیاسی طبابت پرداخته، در پژوهش پیش‌رو در موارد معدود استفاده شده است: «نگرشی تحلیلی بر میراث‌داران طب جندی‌شاپور در عصر اول خلافت عباسی (۱۳۲ه.ق/۷۵۰م. - ۲۳۲ه.ق/۸۴۶م.)» تألیف گودرزی و همکاران (۱۳۹۵). این مقاله، در واقع، نگرشی بر جریان انتقال پزشکان جندی‌شاپور به مرکز علمی تازه‌تأسیس بغداد در زمان خلفای بنی‌عباس است و به مسائلی از قبیل معرفی حاملان طب جندی‌شاپور، خدمات آنان و واکاوی دلایل توجه جامعه‌ی علمی اسلام به جندی‌شاپور پرداخته است (۲). این مقاله نیز، به‌صورت تخصصی، به موضوع پژوهش حاضر ارتباطی ندارد و فقط در مسائلی از قبیل معرفی برخی از خدمات طبی اطبا از آن بهره گرفته شده است. مقاله‌ی «نقش خلفای عباسی در انتقال پزشکان خاندان بختیشوع به بغداد» از قره‌داغی و همکاران (۱۳۹۷) هم از دیگر پژوهش‌های این حوزه است. نویسندگان در این مقاله به معرفی جندی‌شاپور، خاندان بختیشوع و ذکر شجره‌نامه‌ی این خاندان طبیب و عملکرد آنان پرداخته‌اند (۳). مقالات ذکرشده، به‌صورت مستقیم، با پژوهش حاضر ارتباط ندارند و هر کدام به موضوعاتی تخصصی، نظیر کارکرد سیاسی طبابت، معرفی دانشگاه جندی‌شاپور و خاندان بختیشوع پرداخته‌اند. از این نظر باید گفت با توجه به بررسی‌های صورت‌گرفته، پژوهشی مستقل و تخصصی در حوزه‌ی بیماری‌شناسی و علت‌یابی مرگ خلفای عباسی انجام نپذیرفته است.

روش کار

در این مقاله، تکیه‌ی اصلی بحث، بر ارائه، توصیف و سپس، تحلیل داده‌های تاریخی (نقلی) مربوط به امور طبی دوران خلافت عباسیان است؛ پس، هدف نه توصیف صرف

است و نه تاریخ‌نویسی، بلکه سعی کرده‌ایم با روشی منظم و منطقی، اطلاعات توصیفی موجود در کتاب‌ها، منابع تاریخی، ادبی و طبی دوران عباسیان را در قالبی مشخص، با عنوان مقاله‌ی یادشده، بریزیم و بر این اساس، تصویری منسجم از بیماری‌های خلفای عباسی و دلایل مرگ آن‌ها ارائه دهیم.

با توجه به نوع پژوهش و منابع استفاده‌شده، روش گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای است و گاهی، از پایگاه‌های اطلاعاتی و نرم‌افزارهای مربوط استفاده شده است.

نوشتار پیش رو، مطالعه‌ای توصیفی تحلیلی است که با تکیه بر متون پزشکی و بازخوانی منابع متقدم و گاه، متأخر تاریخی، درصدد است اطلاعات و مباحث مربوط به فعالیت وضعیت سلامتی و بیماری‌شناسی خلفای عباسی و در نهایت، علت‌یابی مرگ آنان را استخراج و در قالب‌هایی منظم، دسته‌بندی کند و سپس، تحلیل‌های لازم درباره‌ی آن صورت گیرد.

مروری بر تاریخچه‌ی پزشکی در تمدن اسلامی و عصر

عباسیان

علم طب از نخستین دانش‌هایی است که بین مسلمانان رواج یافت. اهمیت این علم به حدی بود که علم ابدان در ردیف علم ادیان شمرده می‌شد. نکته‌ای که به‌ویژه به‌عنوان مهم‌ترین عامل در بررسی دانش پزشکی در حوزه‌ی تمدن اسلام باید بدان توجه شود، خاصیت بومی‌شدن زود هنگام پزشکی در اسلام است. شکی نیست که کلی‌ترین دانسته‌های نظری پزشکی، به‌ویژه از راه ترجمه‌ی آثار دانشمندان یونانی و از همه مهم‌تر، بقراط و جالینوس، به دست مسلمانان رسید؛ اما بسیاری از مسائلی که پزشکان مسلمان درخصوص بیماران خود با آن روبه‌رو بودند، به سرزمین‌های اسلامی و شرایط خاص آن اختصاص داشت که در نوشته‌های یونانی از آن ذکری به میان نیامده است. بدیهی است که به صرف ذکر این موارد در آثار پیشینیان، پزشکان اسلامی نمی‌توانستند به آن‌ها بی‌اعتنا باشند (۴)؛ اما نوآوری در حیطه‌ی پزشکی اسلامی،

است؛ زیرا امور پیشگیرانه‌ی بهداشتی، سبب عدم بروز بیماری و نیاز به درمان می‌شود. بدین سبب است که در طول تاریخ و در دوره‌ی حکومت‌های مختلف، بهداشت در کانون توجه بوده است.

در دوره‌ی عباسیان، برای جلوگیری از فاسد شدن مواد غذایی، اقداماتی از قبیل: استفاده از یخ، نمک‌سود کردن، خشک کردن میوه‌ها و برخی از غذاها انجام می‌شده است. در زمینه‌ی بهداشت محیط نیز اقداماتی از قبیل: استفاده از ابریق در امر شست‌وشو و نظافت، استفاده از مستراح و حفر چاه-های متعدد برای دفع فاضلاب‌ها صورت می‌گرفت (۷). با وجود پشرفت بهداشت عمومی در دوره‌ی عباسیان، خود خلفای عباسی عمر طولانی نداشته‌اند که دلایل آن در این پژوهش بررسی و ارائه می‌شود.

بیماری خلفا، علت استخدام پزشکان جندی‌شاپور

نخستین و مهم‌ترین برقراری ارتباط خلیفه و پزشک، زمانی صورت گرفته است که خلفا به درمان نیاز پیدا کرده و به پزشکان ماهر متوسل شده‌اند. در حقیقت، زمینه‌ی ورود پزشکان به دربار و برقراری ارتباط خلیفه و پزشکی، از طریق پلی ارتباطی به نام «درمان» صورت گرفته است. این ارتباط رسمی در دوره‌ی بنی‌امیه (۴۰ تا ۱۳۲ق) و عصر معاویه (حک: ۴۱ تا ۶۰ق) آغاز شده (۱) و در دوره‌ی عباسیان، با شتاب بیشتر و به‌صورت منسجم‌تر، ادامه یافته است.

با احضار طبای دانشگاه جندی‌شاپور به دستگاه خلافت عباسی، بین این دو رابطه‌ای مستحکم به وجود آمده است. گفته می‌شود مقام پزشکان جندی‌شاپور در دربار خلافت عباسی، به‌حدی بود که آل‌عباس بدون مشورت با آنان چیزی نمی‌خوردند. عباسیان از اطبا بسیار حمایت می‌کردند؛ به‌طوری‌که آمده است اولین بیمارستان را جبرئیل بن بختیشوع،

بسیار به‌سرعت شکل گرفت. مهم‌ترین دستاوردهای پزشکی اسلامی هنگامی به وجود آمد که چند تن از پزشکان اسلامی توجه خود را به ناهماهنگی آرای جالینوس با آنچه خود بر اثر تجربه به دست آورده بودند، معطوف کردند (۴).

در دوره‌ی عباسیان، پزشکانی از جندی‌شاپور و حضور خاندانی مانند بختیشوع در دربار خلفای عباسی، به‌ویژه در زمان منصور عباسی، باعث رشد دانش پزشکی شد. روند حمایت از اطبا در دربار خلفا در دوران بقیه‌ی خلفا نیز، ادامه یافت.

علاوه بر جندی‌شاپور و آثار پزشکی آن در دوره‌ی عباسیان، به آثار پزشکی یونان و مسیحیان نیز، توجهی زیاد می‌شد. این امر، بی‌شک، با تشویق پزشکان مسیحی درباری بود که به سریانی و یونانی می‌خواندند یا سخن می‌گفتند. پس از آنکه کار ترجمه در مقیاسی بزرگ رونق گرفت، نظریه‌ها و اعمال پزشکی یونان و روم شرقی، کاملاً، پذیرفته شد و در روش پزشکی افراد مهذب آن روزگار جای گرفت (۵). در پی اقتباس نسبتاً سریع پزشکی یونانی (با ترکیبی از عناصر ایرانی و هندی) که در سده‌ی سوم روی داد، سازمان‌دهی مجموعه‌ی وسیع دانش پزشکی موجود در قالبی منطقی و سهل‌الوصول، دنبال شد. در سده‌ی چهارم و اوایل سده‌ی پنجم، تألیف چهار دانشنامه‌ی جامع پزشکی به عربی تأثیری ویژه داشت (۵).

وضعیت امور بهداشتی در دوره‌ی عباسی

رعایت امور بهداشتی و تلاش برای حفظ سلامت، از مسائل مهم هر جامعه و حکومت بوده است. در دوران شکوفایی طب در میان مسلمانان که دوره‌ی خلافت عباسیان است، بهداشت و درمان در کنار یکدیگر بررسی می‌شدند و طب در نزد اکثر حکما و طبای مسلمان، به سه بخش کلی تقسیم می‌شد: بهداشت (پیشگیری)، شناخت بیماری‌ها و درمان آن‌ها (۶). یکی از ارکان سلامت هر جامعه، رعایت بهداشت است و شاید بتوان گفت بهداشت، مقدم بر درمان نیز

1. مدت‌زمان حکومت

به دستور هارون‌الرشید در بغداد تأسیس کرد و پزشکان و کارکنان این شهر، در مقایسه با دیگر شهرهای اسلامی، از حقوق و مزایای چشمگیر برخوردار بودند.

علت اصلی احضار اطباء جندی‌شاپور به بغداد، نیاز علمی و پزشکی خلفای عباسی و نبود پزشکان حاذق در این شهر بود؛ همچنین، از دیگر علل حضور پزشکان جندی‌شاپور، افراط خلفای عباسی در عیش و نوش و ابتلای آن‌ها به انواع بیماری‌ها، ناتوانی پزشکان بغداد در معالجه‌ی آن‌ها و البته، حمایت وافر برخی از خلفا، نظیر هارون‌الرشید و مأمون، از ترجمه‌ی علوم یونانی به عربی بوده است (۳).

ابتلای خلفای عباسی به بیماری‌ها و ارتباط با خاندان

بختیشوع

بیماری منصور: اولین ارتباط و حضور خاندان بختیشوع در بغداد و دستگاه خلافت عباسی، به زمان منصور، دومین خلیفه‌ی عباسی، برمی‌گردد. منصور، در سال ۱۴۸ق/۷۶۵م، به بیماری معده مبتلا شد. پزشکان بغداد از معالجه‌ی وی عاجز شدند؛ ازاین‌رو، او از حاجب خود، ربیع الخادم، خواست تا مجلس مشاوره تشکیل دهد. در این مجلس، توافق شد که پزشک جندی‌شاپور، یعنی جرجیس، رئیس بیمارستان جندی‌شاپور، به بغداد احضار شود (۸). جرجیس امتناع کرد؛ اما حاکم جندی‌شاپور وی را مجبور به عزیمت به بغداد کرد. منصور عباسی بیماری خود را برای جرجیس شرح داد، او با دقت گوش کرد و اظهار داشت که به‌زودی او را معالجه می‌کند. خلیفه به وی خلعت داد و در کاخی مخصوص از او پذیرایی کردند. روز بعد، جرجیس دارویی مناسب به خلیفه داد و او بهبود یافت؛ بدین‌ترتیب، خلیفه مانع بازگشت وی به جندی‌شاپور شد (۹و۸).

بیماری هادی: در زمان خلافت مهدی، بختیشوع دوم (وفات ۱۸۵ق/۸۰۱م) که دومین فرد ممتاز خاندان پزشک بختیشوع بود، برای معالجه‌ی هادی، ولیعهد مهدی، به بغداد

فراخوانده شد. ابن‌ابی‌اصبیعه درباره‌ی وی می‌نویسد که کناش و تذکره را برای پسرش تألیف کرده است (۱۰). احتمالاً، هادی از زخم معده رنج می‌برده است (۱۱).

بیماری هارون: در سال ۱۷۱ق/۷۸۷م که هارون به خلافت رسید، به دلیل بیماری سردرد از یحیی‌بن‌خالد برمکی خواست تا طبیبی زبردست به دربار وی احضار کند. یحیی برمکی، ابوقریش، طبیب پدر و مادر هارون را پیشنهاد کرد که در درمان سردرد مهارت کامل داشت؛ ولی هارون ابو قریش را نپذیرفت و یحیی بن خالد برمکی، طبیبی به نام بختیشوع را به هارون معرفی کرد؛ بدین‌ترتیب، بختیشوع بعد از مصاحبه‌ای که با خود هارون‌الرشید داشت و مهارت‌اش در طبابت مورد تایید خلیفه هارون قرار گرفت، به خدمت هارون درآمد و سرآمد طبیبان عصر خود شد. وی در روان‌شناسی نیز، مهارت داشت و امراض عصبی را می‌شناخت (۱۲).

بیماری واثق: بختیشوع‌بن‌جبرئیل یا بختیشوع سوم که در سال ۲۱۳ق/۸۲۸م، به بغداد آمد و طبیب مخصوص خلفا شد. وی دوره‌های خلافت مأمون، معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین، معتز و مهدی را درک کرد و در مقایسه با سایر پزشکان، جایگاهی والاتر داشت (۱۳). در گزارشی آمده است او مدت پنج سال مورد غضب و از دستگاه خلافت دور بود، تا اینکه خلیفه‌ی واثق دچار بیماری استسقا شد و او را برای معالجه به دربار احضار کردند؛ ولی قبل از رسیدن بختیشوع سوم، خلیفه درگذشت (۳).

سبک زندگی خلفای عباسی و تأثیر آن بر سلامتی آن‌ها

خوش‌گذرانی و عیاشی: درباره‌ی منصور عباسی آمده است که وی در سال ۱۴۸ق/۷۶۵م، دچار سوء‌هاضمه و ضعف قوای شهوانی گردید (۲). پزشکان بغداد از درمان او عاجز شده بودند؛ ازاین‌رو، جرجیس‌بن‌بختیشوع را احضار کردند و وی موفق به درمان منصور شد. این امر نشان از سبک زندگی غلط منصور عباسی و زندگی عیاشانه‌ی او دارد که بر سلامت جسمی وی تأثیر منفی داشته و منجر به

بیمارشدنش شده است.

درباره‌ی هارون‌الرشید نیز آمده است که وی دوسه‌هزار کنیز داشت که سیصد تن از آن‌ها آوازخوان بودند و اینکه، مثلاً، ولایت مصر را به زن و آوازخوانی خوش صدا داد، نمونه‌ای از فساد حکومت است (۱۴). نمونه‌ای دیگر از سبک زندگی هارون الرشید اینکه نقل شده است: «چون رشید در طوس بیمار شد، به جبرئیل گفت چرا مرا درمان نمی‌کنی و جبرئیل به او گفت به تو گفتم زیاد جماع نکن، گوش نکردی و نیز، گفتم به شهر خود، رقه مراجعت کن که آنجا با مزاج تو موافق‌تر است، گوش نکردی و حالا، مریض شده‌ای؛ من تنها از خدا برایت شفا می‌طلبم. رشید جبرئیل را به زندان افکند و حتی فرمان قتل وی را صادر کرد و اسقفی از اهالی فارس را برای درمان رشید آوردند؛ باین‌همه، فضل‌بن‌ربیع که به واسطه‌ی جبرئیل خبر یافته بود که خلیفه به‌زودی می‌میرد و نیز، به دلیل نقشی که جبرئیل در درمان و بهبودی او داشت^۲، وی را نکشت» (۱۵).

این واقعه نشان‌دهنده‌ی سبک زندگی نادرست و عیاشانه‌ی هارون‌الرشید است؛ به‌طوری که پزشک او علت بیماری و مرگ وی را افراط در اموری چون زیاده‌روی در جماع‌کردن، عدم بهره‌وری از آب‌وهوای مناسب و مطابق مزاج و... می‌داند. این امور بیانگر تأثیر سبک زندگی نادرست و خوش‌گذرانی خلفا در بیمارشدن آن‌هاست.

درباره‌ی خلیفه‌مقتدر آمده است که وی در جریان حوادث روزگارش نبود و به خوش‌گذرانی روی آورد و کارهای حکومتی را در اختیار مونس ترک قرار داد. در دوران حکومت او، پدیده‌ی دخالت زنان در کارهای حکومتی بروز کرد و آشوب در داخل و خارج گسترش یافت (۱۱).

درباره‌ی خلیفه‌امین نیز آمده است که وی مسرف،

2. جبرئیل بن‌بختیشوع در آن ایام قولنج فضل‌بن‌ربیع را درمان کرده بود.

خودپسند، بی‌سیاست و فاقد صلاحیت‌های اخلاقی بود. برای تفریح خود قصرها و خلوتگاه‌هایی آماده کرد و دستور داد قایق‌هایی به شکل انواع حیوانات برایش بسازند (۱۱).

مجالس شراب خلفای عباسی

با اینکه شراب‌خواری در اسلام حرام است، در درباره خلفای عباسی برگزاری مجالس شراب و می‌گساری امری رایج بود؛ آن‌چنان‌که خلفا برای نزدیکان و حتی پزشکان خود نیز، دستور برقراری بساط شراب صادر می‌کردند؛ به‌طوری‌که نقل شده است، هنگامی که منصور متوجه شد که پزشک مخصوصش، جرجیس، پس از آمدن به بغداد، روزبه‌روز، زرد و زارتر می‌شود، علت را از حاجب خود جویا شد و چون دریافت که وی، جرجیس را از نوشیدن شراب که به آن عادت داشته، منع کرده است، عصبانی شد و ضمن مؤاخذه‌ی حاجب، دستور داد تا علی‌رغم حرام‌بودن نوشیدن شراب و خریدوفروش آن در اسلام، هر شرابی که باب طبع جرجیس است، برایش مهیا کنند (۱۶).

می‌گساری امین: در درباره امین عباسی، پسر هارون‌الرشید، جبرئیل بن‌بختیشوع، طبیب سلطنتی بود. در گزارشی آمده است خلیفه یک‌شب در حالت مستی این پزشک را مجبور کرده به‌جای رئیس محافظان، همه‌ی شب را به پاسداری و قدم‌زدن مشغول باشد (۹).

مجلس شراب متوکل: می‌گساری در میان خلفای عباسی وجود داشته است؛ اما تتبع در زندگانی متوکل نشان می‌دهد او از جوانی تا پایان عمر، آشکارا و نهان، از فسق روی‌گردان نبوده است؛ همچنین، درباره‌ی می‌گساری متوکل آمده است: «بامداد روزی که شب آن متوکل به نوشیدن شراب مشغول بود، علی‌بن‌یحیی نزد او رفت. متوکل، خمارآلود، خفته بود. علی‌بن‌یحیی به او گفت: «امروز، هر‌م‌روز است که ایرانیان آن را بزرگ می‌شمارند و در آن به باده‌نوشی مشغول می‌شوند. درباریان تو نیز، می‌خواهند این روز را به شادمانی به سر

برند. متوکل گفت: "من از شدت خماری توان بازکردن چشمم را ندارم." علی بن یحیی گفت: "من ترتیب کار را می‌دهم؛" سپس، دستور داد رویش را به گلاب بشوید تا از خماری برون آید و دستور آماده کردن کباب جوجه برای او داد و شراب‌دار او را گفت تا بدو شراب ریحانی بنوشاند» (۱۷).

مجلس شراب متوکل و امام‌های (ع): درباره‌ی شراب‌خواری متوکل آمده است که وی امام‌های (ع) را در نیمه‌شب، به وسیله‌ی مأمورانش تفتیش کرد و چون مأموران چیزی نیافتند، امام را نزد متوکل بردند و این در حالی بود که متوکل مجلس می‌گساری تشکیل داده بود. او از امام می‌خواهد شراب بنوشد. امام در جواب می‌فرماید: «به خدا قسم که هرگز شراب داخل خون و گوشت من نشده؛ مرا معاف بدار». سپس، متوکل از امام هادی (ع) می‌خواهد شعری برایش بخواند و امام (ع) این شعر را برایش می‌خواند: «قله‌های بلند را برای خود منزلگاه کردند و همواره، مردان مسلح در اطراف آن‌ها بودند و آن‌ها را نگهبانی می‌کردند؛ ولی هیچ‌یک از آن‌ها نتوانست جلو مرگ را بگیرد و آن‌ها را از گزند روزگار محفوظ بدارد». این امر موجب برهم خوردن مجلس متوکل می‌شود (۱۸).

مجالس شراب هارون: این مجالس آنقدر زیاد و معروف بود که حتی تصمیمات مهم هم در آن گرفته می‌شد؛ از جمله از بین بردن خاندان برمکی در دربار هارون. در همین مجالس شراب است که تصمیم به نابودی آنان گرفته شد؛ به طوری که آمده است: «هارون شبی مسرور خادم را با عده‌ای از غلامان فرستاد و سر جعفر بن یحیی برمکی را بریده و به محضر خلیفه آوردند و فرمان داد تا سایر برمکیان نیز، به زندان برده شوند و اموال آنان ضبط گردید» (۱۹). بیشتر خلفای عباسی در خلوت خود، به ظاهر شرع بسیار بی‌اعتنا بوده‌اند و یا آنکه برخی احکام شرع را به سلیقه و رأی خود تغییر می‌دادند و

این امر را با استفاده از فتوای فقهای درباری انجام می‌دادند. می‌گساری در میان خلفای عباسی در تحلیل رفتن قوای بدنی و بیمار شدن آنان بسیار اثرگذار بوده است؛ زیرا اکثر خلفا به بیماری‌های مربوط به معده و دستگاه گوارش مبتلا بوده‌اند که همین امر می‌تواند نشان از افراط در آشامیدن و خوردن، از جمله شراب‌خواری، باشد. این در حالی است که خلفای عباسی، بهترین طبیبان و مواد غذایی و امکانات روزگار خود را در اختیار داشته‌اند؛ اما سبک زندگی عیاشانه و افراط آنان، سبب بیماریشان شده که در نهایت، به مرگ انجامیده است.

بیماری‌های خلفای عباسی و علت مرگ آنان

مرگ سفاح (۱۳۲ تا ۱۳۶ ق/ ۷۵۰ تا ۷۵۴ م): «بوالعباس عبدالله سفاح را بیماری آبله از پای درآورد. روزی که مرد ۳۳ یا ۳۶ یا ۲۸ سال داشت، فرمانروای او از هنگام کشته شدن مروان تا زمان مرگ، چهار سال و از هنگام بیعت گرفتن به خلیفگی، چهار سال و هشت ماه یا چهار سال و نه ماه بود که از آن میان، هشت ماه را در کارزار با مروان گذراند» (۲۰). برخی از منابع نیز، مرگ سفاح را ناشی از بیماری حصه ذکر کرده‌اند (۱۱).

مرگ منصور: «منصور در شب شنبه، ششم ذی‌حجه سال ۱۵۸ ق/ تشرین اول ۷۷۵ م، درگذشت. وی بر اثر بیماری سوءهاضمه که مدت‌ها بدان مبتلا بود و از آن رنج می‌برد، درگذشت. بدین صورت که منصور در جریان سفر به مکه برای انجام فریضه‌ی حج در راه به دردهای کشنده دچار شد و به «بئر میمون»، در فاصله‌ی شش‌روزه‌ای از مکه نرسیده بود که سحرگاه، در چادرش درگذشت» (۲۱).

مرگ مهدی: «مهدی، هشت روز باقی‌مانده از ماه محرم ۱۶۹ ق/ ۷۸۵ م، در روستای رود، در نتیجه‌ی برخورد با در متروکه‌ای به هنگام صید شکار درگذشت. گویند یکی از کنیزانش در غذای کنیزی دیگر سم ریخته بود، مهدی نادانسته از آن خورد و مرد» (۲۲).

فوت مهدی بر اثر بیماری نبوده است؛ ولی به این دلیل بیان شد که وی بر اثر جنگ یا درگیری نمرده است.

مرگ هادی: «هادی چهارده ماه خلافت کرد و در ۱۴ ربیع الاول سال ۱۷۰ق، در ۲۶ سالگی، درگذشت. گروهی علت مرگ او را زخمی می‌دانند که در ناحیه‌ی شکم او بود که به واسطه آن، سه روز نتوانست آب و غذا بخورد و سه روز، از درد نالید و درگذشت و خیزران گفت دعای من بود» (۲۱). گویا منظور از درد شکم، زخم معده بوده است؛ اما به نظر برخی دیگر، کشته شدن در خواب به دستور مادرش دانسته شده است. وی در هنگام مرگ، ۲۶ سال سن داشته است، حتی اگر به دستور مادرش، خیزران، به قتل رسیده باشد، باز نمی‌توان از بیمار بودن وی چشم پوشید؛ آن‌هم بیماری مربوط به معده. این سؤال مطرح است که چرا باید یک جوان ۲۶ ساله زخم معده داشته باشد؛ به‌طوری‌که دردهایی فراوان از قبل آن متحمل شود. این امر را می‌توان ناشی از سبک زندگی نادرست و افراط در خوردن و آشامیدن این خلیفه دانست. به هر حال، وی نیز در جوانی بیمار بوده است.

مرگ هارون الرشید: درباره‌ی علت مرگ هارون الرشید آمده است که وی از درد شکم رنج می‌برد و کمربندی از حریر می‌بست تا دردش را تسکین دهد. هنگامی که در ماه صفر به شهر توس رسید، دردش شدت گرفت؛ به گونه‌ای که نمی‌توانست برخیزد و در شب شنبه، سوم جمادی‌الآخر ۱۹۳ق/۸۰۹م درگذشت (۱۱). هارون نیز، از درد شکم رنج می‌برده که باز نشان از سبک زندگی نادرست و افراط در خوردن و آشامیدن و اسراف است.

مرگ مأمون (۱۹۸ تا ۲۱۸ق/۸۱۴ تا ۸۳۳م): هنگامی که در خراسان به سر می‌برد، به بیماری تب نوبه مبتلا شد و گویا این بیماری، سرانجام، به مرگ وی منتهی گشت. هرچند تاریخ‌نویسان درباره‌ی مرگ او داستانی نوشته‌اند که جالب به

نظر می‌رسد: «سعدبن علاف قاری گفته است روزی مأمون مرا طلبید. چون نزد وی رفتم، کنار بزدن (رودخانه‌ای در کنار شهری بدین نام که در کشور ترکیه است) نشسته بود و معتصم در طرف راست او بود و پاهای خود را در آب فرو کرده بودند. مأمون به من گفت پای خود را در آب فرو کن و از آب بچش؛ بین گوارتر از این آب نوشیده‌ای یا در صافی و سردی مانند آن دیده‌ای. من چنان کردم و گفتم ای امیرالمؤمنین هرگز مثل آن ندیدم. پرسید چه خوب است خورد و از این آب روی آن نوشید؟ گفتم امیرالمؤمنین بهتر می‌داند. گفت خرما را آزاد. او در سخن گفتن بود که صدای آمدن کاروان شنیده شد. اشترهای چپاری بودند که جعبه‌هایی بار آن‌ها بود. مأمون، خادم را گفت بین در این جعبه‌ها خرما را آزاد هست. برگشت و گفت خرما را آزاد در آن‌هاست که گویی همین ساعت چیده شده. مأمون خدا را سپاس گفت و ما تعجب کردیم و از آن خرما خوردیم و آب نوشیدیم. مأمون از نزد ما برنخاسته بود که دچار تب شد و این تب به مرگ وی منتهی گردید و معتصم هم بیمار شد و تا وارد عراق گردید، بیمار بود و من هم مدتی بیمار بودم. مأمون در هجدهم رجب سال ۲۱۸ درگذشت» (۱۷)؛ همچنین، ذکر شده است که «معتصم، ابن ماسویه طیب را گفت سر دملی را که بر گردن اوست، بگشاید و با گشودن آن، مأمون مُرد» (۱۷).

در نقلی دیگر، مشابه همین علت آمده است: «چون بیماری مأمون زور گرفت و هنگام مرگش فرارسید، کسی نزد او بود که وی را تلقین می‌کرد و شهادت را برای او فرایش می‌نهاد. ابن ماسویه‌ی پزشک نیز آنجا بود. ابن ماسویه به آن کس گفت: «رهایش کن او دیگر در این هنگام میان خدای و مانی دوگانگی نمی‌نهد.» مأمون دو چشم خویش گشود و خواست که بر او تشر زند، لیک نتوانست. خواست سخنی بر

زبان آرد، ناتوان ماند و تنها توانست بگوید: «ای آن‌که نمی‌میری، بر آن‌که می‌میرد آمرزش آور، و آن‌گاه بمرد» (۲۳). معتصم (۲۱۸ تا ۲۲۷ ق/ ۸۳۳ تا ۸۴۲ م): «در سال ۲۲۶ ق/ ۸۴۰ م، ابواسحاق محمد بن هارون الرشید بن محمد المهدی بن عبدالله المنصور بن محمد بن علی، به روز پنج‌شنبه هجدهم ربیع‌الاول/ هفتم نوامبر، درگذشت. آغاز بیماری او چنین بود که در نخستین روز محرم/ بیست و یکم اکتبر، بادکش کرد و در همان هنگام بیمار شد. زنام زامر (نی‌نواز) می‌گوید: «معتصم به هنگام بیماری جان‌گیرش به هوش آمد و گفت تا (زورق) زلال را آماده کنند تا در دجله بگردد» (۲۳). خلافت او هشت سال و هشت ماه و دو روز، به درازا کشید. سال‌زاد او ۱۷۹ ق/ ۷۹۵ م و به‌سخنی، هشتمین ماه سال ۱۸۰ ق/ ۷۹۶ م بود. او هشتمین خلیفه و هشتمین فرزند عباس بود» (۲۳).

مرگ واثق: «واثق بالله ابوجعفر هارون بن محمد معتصم، در ۲۴ ذی‌حجه/ ۱۳ آگوست، درگذشت. مرگ وی را ناشی از بیماری (استسقا) ذکر کرده‌اند. استسقا یا خشک‌آمار، از بیماری‌هایی است که بیمار از تشنگی نمی‌رهد. گفته شده است که برای درمان، او را در تنور داغی نشاندند و او از این درمان آرامشی یافت و واثق دستور داد تا از فردای آن روز، بر داغی تنور افزوده شود و بیشتر از روز اول در تنور نشست. تنور چنان داغ شد که تحمل نداشت و او را از تنور بیرون آوردند و بر تخت روان نشاندند. احمد بن ابی‌داوود، قاضی القضاة و محمد بن عبد ملک زیات و عمر بن فرج، در کنار او بودند که واثق مرد؛ اما این همراهان متوجه مرگ او نشدند، تا اینکه از روی تخت روان افتاد؛ آن‌گاه متوجه مرگ خلیفه شدند. خلافت وی پنج سال و نه ماه و پنج روز طول کشید» (۲۳).

مرگ منتصر: «در یکشنبه یا به‌گمانی، شنبه، پنجم ربیع‌الآخر/ نهم جون ۸۶۲ م، منتصر شرنگ مرگ در کام کشید. کنیه‌ی او ابوجعفر احمد بن متوکل علی‌الله یا به‌گمانی،

ابوعباس یا ابوعبدالله بود. مابه‌ی مرگ او خناق بود که در روز پنجشنبه، بیست و پنجم ربیع‌الاول/ سی‌ام می، گریانش گرفت. برخی نیز، مرگ او را از باد معده دانسته‌اند که به قلبش کشیده شد. این بیماری، سه روز، به درازا کشید. پاره‌ای نیز گفته‌اند گرمای بدنش فزونی گرفت و یکی از پزشکان را فراخواند و او، با تشر شرنگ‌آلود، او را رگ زد و منتصر از همان، جان باخت. پزشکی که رگ منتصر را زده بود، هنگام رسیدن به خانه در خویش گرمایی فزون دریافت و از شاگردش خواست او را رگ زند. او نشترها را در جلوی شاگرد نهاد تا بهترین آن برگزیند. شاگرد نیز، همان نشتر شرنگ‌آلودی را برگزید که پزشک از سر فراموشی آن را در میان نشترها نهاده بود. شاگرد با همان نشتر رگ استاد خود بزد؛ پس چون کار رگ‌زدن استاد پایان پذیرفت، به نشترها نگرست و نشتر شرنگ‌آلود را بشناخت و به مرگ خویش بی‌گمان شد و در دم، وصیت‌نامه‌ی خود نگاشت.

نیز گفته‌اند که او در سر خود دردی یافت و ابن‌طیفور، از چکانه‌ای، چند چکه در گوش او بریخت و در پی آن، سر منتصر باد کرد و آن‌گاه مرد. برخی نیز گفته‌اند که ابن‌طیفور (حجامتگر) او را با یک‌شاخ زهرآلود حجامت کرد» (۲۳). به نام منتصر نیز، به این دلیل اشاره شد که بر اثر جنگ یا درگیری نمرده؛ بلکه مرگ وی ناشی از بیماری بوده است. هرچند این بیماری طولانی‌مدت نبوده، حجامت‌کردن برای درمان بیماری و بهبودی حال عمومی وی سبب شد از طریق بیشتر آلوده‌ی حجامت فوت کند. جدول شماره‌ی یک به معرفی خلفایی که بر اثر بیماری فوت کرده‌اند پرداخته است. همچنین در این جدول نوع بیماری منجر به مرگ خلفا، طول عمر، دوره‌ی حکومت و بیماری‌های مختلف خلفا از جمله آبله، سوء‌هاضمه، زخم معده، تب نوبه و بیماری‌های ناشی از حجامت نادرست ذکر شده است.

جدول شماره ۱- نوع بیماری و علل مرگ خلفای عباسی

ردیف	نام خلیفه	دوره حکومت	نوع بیماری	دوره زندگی
۱	ابوالعباس سفاح	۱۳۲ تا ۱۳۶ ق/ ۷۵۰ تا ۷۵۴ م	آبله یا حصبه	۱۰۵ تا ۱۳۶ ق
۲	منصور	۱۳۷ تا ۱۵۸ ق/ ۷۵۴ تا ۷۷۵ م	سوء هاضمه	۹۵ تا ۱۵۸ ق
۳	هارون الرشید	۱۷۰ تا ۱۹۳ ق/ ۷۸۶ تا ۸۰۹ م	شکم درد (احتمالاً، زخم معده)	۱۴۵ تا ۱۹۳ ق
۴	مأمون	۱۹۸ تا ۲۱۸ ق/ ۸۱۴ تا ۸۳۳ م	تب نوبه	۱۷۰ تا ۲۱۸ ق
۵	معتمد	۲۱۸ تا ۲۲۷ ق/ ۸۳۳ تا ۸۴۲ م	بیماری ناشی از حجامت	۱۸۰ تا ۲۲۷ ق
۶	واثق	۲۲۷ تا ۲۳۲ ق/ ۸۴۲ تا ۸۴۷ م	استسقا	۲۰۰ تا ۲۳۲ ق
۷	منتصر	۲۴۷ تا ۲۴۸ ق/ ۸۶۱ تا ۸۶۲ م	تب شدید یا خناق یا باد معده‌ای که به قلبش کشیده شد. به دلیل این بیماری‌ها، با نیشتر آلوده حجامت شد و همین موضوع، به مرگش انجامید (۲۳).	۲۲۷ تا ۲۴۸ ق

شکل شماره ۱ یک نشان‌دهنده‌ی طول عمر خلفایی است که در اثر جنگ و درگیری نمرده، بلکه بر اثر بیماری‌های مختلف درگذشته‌اند. این شکل، بیانگر کوتاهی عمر خلفاست؛ به‌طوری که به‌جز منصور، چهار تن از آنها، یعنی سفاح، هادی، وثیق و منتصر، جوان و سه تن دیگر، هارون، مأمون و معتمد، میان‌سال بوده‌اند که فوت کرده‌اند و هیچ‌کدام دوران

کهن‌سالی را تجربه نکرده و بر اثر بیماری یا تبعات درمانی فوت کرده‌اند. آنها، علی‌رغم دراختیارداشتن بهترین امکانات درمانی، نظیر بهترین طبیبان، بهترین مواد غذایی، بهترین داروها و داشتن شرایط محیطی عالی، نتوانسته‌اند عمر طولانی داشته باشند و به میانه‌ی عمر هم نرسیده‌اند.



شکل شماره ۱- طول عمر خلفای عباسی

نتیجه‌گیری

طب از نخستین علوم بیگانه‌ای بود که در دوره‌ی عباسیان در کانون توجه دربار و دستگاه خلافت قرار گرفت. این دوره، عصر شکوفایی دانش پزشکی، رونق امور طبی، ترجمه و تألیف کتاب‌های طبی، ساخت بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها، حضور خاندان‌های معروف و موفق چون خاندان بختیشوع و رونق بهداشت و درمان در قلمرو عباسیان، به‌ویژه بغداد، بود. علاوه‌براین، دربار عباسیان برنامه‌ای منظم در حوزه‌ی بهداشت و تغذیه داشت.

با وجود همه‌ی این امکانات درمانی و طبی، از میان ۳۷ خلیفه‌ی عباسی، فقط، هفت تن بر اثر جنگ و درگیری به قتل نرسیده‌اند و فرصت زندگی و عمر طولانی داشته‌اند که عمدتاً، همان خلفای دوره‌ی اول عباسی (۱۳۲ تا ۲۳۲ق) بوده‌اند؛ یعنی دوره‌ای که اوج شکوه و قدرت عباسیان بوده است. خلفای این دوره، بهترین امور طبی و درمانی را در اختیار داشته‌اند؛ اما با وجود این، آنان نیز زیاد عمر نکرده و به دوران کهن‌سالی نرسیده‌اند؛ در سن جوانی و عمدتاً، میان‌سالی بر اثر بیماری‌هایی نظیر سوءهاضمه (منصور)، زخم معده (هارون)، تب (مأمون)، حجامت آلوده (معتصم)، استسقا (واثق) و تب یا بادکردن و حجامت برای درمان این بیماری‌ها (منتصر) درگذشته‌اند. این بیماری‌ها، عمدتاً، ناشی از سبک زندگی نادرست و سرشار از زیادروی در خوردن و آشامیدن و ضعف قوای بدنی بر اثر حضور در حرم‌سراها و... بوده است. مهم‌ترین علت توجه فراوان خلفای عباسی به علم طب و اطبا نیز، بیماری خود آن‌ها و نیازمندی دربار عباسیان به امور و خدمات طبی بوده؛ زیرا خلفا از بیماری‌های متعدد رنج می‌برده‌اند.

منابع

- 1- Ahmadvand A. Political Function of Medicine in the First Abbasid Era. Journal of Islamic Culture and Civilization. 2016; (7) 23: 49-68. [in Persian]
- 2- Goodarzi M, Asghari P, Bakhtiari S. The Analytical Approach to the Medicine in the First Era of the Abbasid Caliphate (750-845 A.D). A Special Letter of Wisdom and Wisdom. 2016; 36-47. [in Persian]
- 3- Gharedaghi M, Dustzadeh Go. The Role of Abbasid Caliphs in Transferring Doctors from the Bakhtiasha Family to Baghdad. Medical Ethics and History of Medicine. 2018; 11(1): 207-19. [in Persian]
- 4- Velayati AA. Islamic Culture and Civilization. Qum: Daftare nashre Maaref; 2005. P.44, 45. [in Persian]
- 5- Velayati AA. The Dynamics of Islamic and Iranian Culture and Civilization. Vol I. Tehran: Ministry of Foreign Affaires; 2011. p 188. 189. 190. [in Persian]
- 6- Nateghpour M, Kazemian A, Isazadeh N. An Introduction to the Stand of Medicine among Muslims in the Past. Medical Ethics and History of Medicine. 2017; 10(1): 35-43. [in Persian]
- 7- Manazer Ahsan M. Social Life in the Abbasids. Translated by: Massoud Rajabnia. Tehran: Elmi va farhangi publication; 1990. [in Persian]
- 8- Sarmadi MT. Research in the History of Medicine and Treatment of the World from the Beginning to the Present Day. Vol 1. Tehran: Sarmadit; 2000. [in Persian]
- 9- Najmabadi M. Medical History in Iran after Islam. Tehran: Tehran University Press; 1996. [in Persian]
- 10- Ibn Abi Asibae. Oiun Al- Anbaghat al Atebbae. Vol1. Research by Amer Najar. Mesr: Alhaya Al Mesrea Al ama lelkitab; 2001. p45 [in Arabic]
- 11- Taqoush MS. Abbasian Government. Translated by Hojatollah Joudkiyev. Qum: School District and University; 2011. p.39.87.108.124.193. [in Persian]
- 12- Abraham Hassa H. Political History of Islam. Translated by Abolghasem Payandeh. Tehran: Javida; 1997. [in Persian]
- 13- Ibn Nadim M. [Al-Firdest]. vol1. Beirut: Dar Al Marefa; 2000. p413 [in Arabic]
- 14- Khakrand Sh. The Progress of Islamic Civilization. Qum: Mouasese Bostane ketab; 2011. p 456. [in Persian]
- 15- Ebn Qafati A. [Tarikh Al- Hukama]. Tehran: University of Tehran Press; 1968. P.195. [in Arabic]
- 16- Ibn Abi Asibaeh. Oiun al-Anbae fi Tabaghat al- Atebbae. Vol 1. Translated by Seyyed Jafar Ghazban & Mahmoud Najmabadi. Tehran: Tehran University Press; 1970. P. 319. [in Persian]
- 17- Shahidi SJ. Analytical History of Islam. Tehran: Elmi va farhangi publication; 2004. P. 311,343. [in Persian]
- 18- Motahare M. [Majmoea Asare Shahid Motahhari's]. Vol 18. Qum: Sadra Publication; 2004. P. 240. [in Persian]
- 19- Fayyaz AA. History of Islam. Tehran: Tehran University Press; 2009. P. 187. [in Persian]
- 20- Ibn A'thir EZ. [Tarikh Al-Kamel]. Vol 7. Translated by Mohammad Hussein Rouhani. Tehran: Asater; 1995. P. 3326 [in Persian]
- 21- Tabari M. [Tarikh' Tabari]. Vol 2 & 8. Corrected by Mohammad Roshan. Tehran: Alborz; 1994. P.60. 1182 [in Persian]
- 22- Ibn Kathir. [Al-Badiyah and Al-Nahiya Dar al-Kutab Al-Umayyah]. Vol 10. Beirut: Dar Alelm; 1986. P. 159 [in Arabic]
- 23- Ibn A'thir EZ. [Tarikh Al-kamel]. Vol 7. Translated by Hamid Reza Ajir. Tehran: Asater; 2002. P. 3967.4058.4059.4091.4176. [in Persian]

Review Article

Sickness Assessment of Abbasid Caliphs and Their Causes of Death

Zeinab karimi^{*1}, Fatemeh Binshifar², Khdiijeh Alizadeh Dill³

¹Ph.D. Student of Islamic History, Department of History, Faculty of Literature and Human Sciences, Shiraz University, Shiraz, Iran.

²Ph.D. Student of Islamic Iran History, Department of History, Faculty of Literature and Human Sciences, Shiraz University, Shiraz, Iran.

³Ph.D. Student of Islamic History, Department of History, Faculty of Literature and Human Sciences, Shiraz University, Shiraz, Iran.

^{*}Corresponding Author: zeinabkarimi3197@gmail.com

Abstract

Despite the peak of medical knowledge in the Abbasid period, the presence of famous medical families in the Abbasid court, translation and writing of medical works, attention to nutrition and health in the court of the Abbasid caliphs, the expectation of long life and quality was created for the Abbasid caliphs. However, all these possibilities were not used much by the caliphs, and if they had not been killed in the war, they would have died of disease, even at a young or middle age. This research is performed using library sources and descriptive-analytical method. According to the findings of this study, the urgent need of the Abbasid caliphs for "treatment" had caused physicians to be present in the court of the caliphs with great benefit of wealth and even power. Revelry, the unjustified lifestyle in having fun and spending a lot of time in the harem leads to the suffering from of some Abbasid caliphs in their age Young or untimely due to some incurable or incurable diseases that caused their premature death. Finally, among the 37 Abbasid caliphs, 30 of them were killed in internal or external wars and conflicts. The remaining number died of disease, despite the establishment of a coherent system of health and treatment and having all the medical facilities of their time. Therefore, despite the provision of medical facilities for the Abbasid caliphs, the wrong lifestyle and full of excesses in having fun has caused them to fall ill and eventually die.

Keywords: Abbasi Caliphs, Sickness of Caliphs, Cause of death.

